

هو
۱۲۱

پرش و پسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌شاه)

صد و شصت و هشتم

پاییز ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و شصت و هشتم - پرسش و پاسخ باگزیده بانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیه‌السلام)

صفحه

عنوان

- آیا علوم جدید همچون روانکاوی و یا اقتصاد مفید هستند؟ ۷
- خانمی پرسیده که من دوست دارم فرزند داشته باشم ولی آیا این امر، مورد رضایت امام زمان است؟ ۱۱
- فرق شهادت و خودکشی در چیست؟ عزاداری صحیح چگونه است؟ ۱۵
- جواب صحیح «چرا»های زیادی که در کار خدا داریم را چه زمانی متوجه می‌شویم؟ چرا باید در بیماری به طیب و متخصص مراجعه شود؟ ۲۱
- دل بستگی مادر و تربیت پدر در مورد فرزند تا چه اندازه‌ای باید باشد؟ چرا شیر مادر برای طفل بهتر از شیر خشک است؟ ۲۹
- سکینه چیست؟ آیا حضرت‌عالی از خاطرات خود مطلبی در این مورد دارید؟ ۳۵

وحدت وجود چیست؟ آیا وحدت موجود که بعضی مطرح

می‌کنند، صحیح است؟ ۴۰

اینکه می‌گویند ولایت بی‌وقفه است، به چه

نحوی می‌باشد؟ ۵۰

فهرست جزوات قبل ۵۱

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

آیا علوم جدید، همچون روانکاوی و اقتصاد مفید هستند؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

علم جدیدی که به اسم روانکاوی بنیان گذاشته اند خیلی جاها به کمک ما آمده ولی بعضی جاها هم با ما، در تضاد است. علوم متداول عموماً با اعتقادات کار ندارند. از همه‌ی اینها علمی که برای همه روشن تر است، علم اقتصاد است که اصلاً در آن اعتقادات را در نظر نمی‌گیرند و آن را در مقوله‌ی علم ریاضی قرار می‌دهند ولی به هر جهت این نقص است. در روانکاوی این ایراد پیدا می‌شود که ما در درویشی می‌گوییم: هویت ما و آخر راه ما فنای فی‌الله است یعنی خود را هیچ حساب کنیم. روانکاوی می‌گوید: این، نوعی بیماری روانی است که کسی خود را هیچ حساب کند. هر دو راست می‌گویند. چطوری؟

داستانی هست از مُلّا نصرالدّین. می‌گویند: مُلّا را به قضاوت منصوب کردند، زن او هم پشت پرده، طبق معمول بعضی خانم‌ها، گوش می‌داد که ببیند چه می‌گوید. هر چیز ممکن است فوایدی داشته باشد، فایده‌ی این لطیفه هم این است که به ما رسیده و امروز ما آن را بیان می‌کنیم. مدعی آمد ادعایی کرد و خیلی حرف زد، مُلّا هم می‌گفت: حق با تو است. صحبت‌های او

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱ ه. ش.

تمام شد و رفت. بعد از نیم‌ساعت، طرف او آمد، ضدّ حرف‌های او صحبت کرد. او هم هر چه گفت، مُلاً گفت: حق با تو است. همین است که می‌گویند: تنها به قاضی رفته خوشحال بر می‌گردد یعنی کسی نیست، هر چه خواسته گفته است. زن او از پشت پرده بیرون آمد و گفت: این چه طرز قضاوت کردن است؟ به او گفתי حق داری، به این هم گفתי حق داری. مُلاً گفت: آره تو هم حق داری. حالا گاهی می‌شود که هر سه حق دارند، به این معنی که ما می‌گوییم: فنا فی الله، می‌گوییم: در الله فانی می‌شویم، مثل قطره‌ی بارانی که در دریا فانی می‌شود. قطره وقتی به دریا رسید دیگر دریا شده است. به قول شاعر:

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا، دریاست

حالا ما خود را قطره می‌بینیم، به سمت دریا می‌رویم و می‌خواهیم دریا شویم. فنا فی الله که می‌گوییم این است. اما روانکاوی که انتقاد می‌کند، به این دلیل است که فی‌الله را فراموش کرده، می‌گوید: فنا یعنی خود را هیچ حساب کردن و این «خود» یک بیماری است. بله، اگر خود را هیچ حساب کنید بدون اینکه این هیچی را در راه خدا بدانید در آن صورت صحیح نیست. ولی اگر خود را در مقام مقایسه و در راه خداوند هیچ حساب کنید،

این موجب تکامل است یعنی عیناً همان قطره. وقتی قطره از آسمان پایین می آید، اگر به آفتاب تندی بخورد بخار می شود و از بین می رود ولی اگر پایین بیاید و به رودخانه برود و به دریا برسد، درست است که از بین می رود ولی این قطره بودن اوست که از بین می رود، چون وجود او دیگر دریاست. ما هم می خواهیم که ان شاء الله در راهی که می رویم به هدف که رسیدیم، به دریا که رسیدیم، در دریا محو شویم. در آن صورت، قدرت دریا با ماست یعنی خود ما دریاییم. *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*^۱ ما از خداییم و به سوی خدا برمی گردیم. آن قطره کجاست؟ آفتاب به دریا تابیده و قطره بخار شده بالا رفته و باران شده به پایین آمده، *إِنَّا لِدَرِيَا،* ما از دریاییم و به دریا برمی گردیم.

روی هم رفته این علوم جدید، به خصوص روانشناسی، جامعه شناسی و اقتصاد به شرط اینکه توأم با خداشناسی باشد مفید است، خیلی مفید است. اما اگر جدای از خداشناسی باشد، صحیح نیست. علم اقتصاد نمی فهمد که چگونه عامل الهی را باید در نظر بگیرد. کار او هم نیست. این است که در علم اقتصاد یا هر علم دیگری یک ان شاء الله یعنی اگر خدا بخواهد نیاز دارند ولی اینها از همین امر ابا دارند. البته بعضی اعتقاد دارند ولی می گویند:

نیاز به نوشتن یا گفتن نیست. همین هواشناسی که اخبار وضعیت آب و هوا را دقیق اعلام می‌کنند می‌دانند اگر خدا بخواهد اوضاع آب و هوا طور دیگری می‌شود، ما هم، اکنون این را حس می‌کنیم که هواشناسی دقیق است. در گذشته پیش‌بینی وضع آب و هوا ممکن نبود تا همین شصت، هفتاد سال پیش، مردم اعتمادی به آن نداشتند ولی حالا مردم به هواشناسی بیشتر اعتماد دارند. گویا در آمریکا حتی بیشتر از دیگر کشورها اعتماد دارند. در همین آمریکا یک روز مثل سیزده فروردین ما، همه می‌خواستند به بیابان و گردش بروند، هواشناسی هم پیش‌بینی کرده بود که فردا هوا ملایم و خوب است همه از خانه‌ها بیرون رفتند ولی هوا ابری شد و باران تندی آمد و همه خیس شدند. علیه اداره‌ی هواشناسی ادعا شد که شما این خسارت را به ما زدید. منظور، یک چنین چیزی را به علوم باید اضافه کنند. من با بعضی از اقتصاددان‌های خودمان در این باره صحبت کردم و آنها هم قبول کردند.

خانمی پرسیده که من دوست دارم فرزند داشته باشم ولی آیا این امر، مورد رضایت امام زمان است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این سؤالی که رسیده است را پاسخ می‌دهیم ولی اینکه چطور چنین سؤالی به ذهن ما می‌آید، مسأله‌ی دیگری است. البته مسأله‌ی اجتماعی است که وقت صحبت در مورد آن نیست. اینگونه موارد از مسائلی است که متأسفانه درباره‌اش یک کلمه گفته و رد شده‌اند آن هم به زبان و بیان دشوار و ما هم به آن توجهی نمی‌کنیم. قاعده‌ای در فقه است که در اخلاق اسلامی هم باید رعایت شود و آن این است که می‌گوید: حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، یعنی آنچه اسلام گفته حلال و حرام تا روز قیامت است ولی بنابه موارد خاصی و بطور موقت به اهل فن، اجازه و صلاحیت داده شده است که آن را کمی تغییر بدهند. در اوّل اسلام که پیغمبر گفت: النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي، ازدواج سنت من است و هر که از سنت من بیزاری بجوید مثل این است که از خود من بیزاری جسته است. این راجع به اصل ازدواج است، البته اکنون جهات اجتماعی و اقتصادی پیدا شده است. بعد فرموده است: فرزند بیاورید، پس این قاعده هست.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۲۴ ه. ش.

حالا چه کسی این فکر را ایجاد کرده که ممکن است امام علیه السلام با این موضوعات مخالف باشد؟ تبلیغات، البته تبلیغات همیشه غلط نیست. گاهی اوقات در بین تبلیغات، حرف‌های خیلی خوب زده می‌شود ولی غالباً تبلیغات برای یک هدف خاصی است. به هر جهت اینگونه تبلیغات هم از «مالتوس» شروع شد که گفت: جمعیت روی کره‌ی زمین خیلی زیاد شده است و غذا در روی زمین به اندازه‌ی کافی نیست. کسانی که این حرف را کاملاً باور کردند، گفتند: اولاد نیاورید. البته هر تغییر و تحوّل هم که در جامعه پیدا می‌شود، امر الهی است، البته نه اینکه امر کند که اینطور باشد، بلکه او از قبل می‌داند و منطبق با قوانینی است که خداوند خود وضع کرده ولی بعضی از این مطلب سوءاستفاده کرده‌اند. البته بر این اساس در تاریخ هم می‌گویند: اگر اینطوری است پس مثلاً در وقایع کربلا، امر خدا و گردش تقدیر بر این بود که امام حسین کشته شود، پس آن شمر هم که آن جنایت را کرد امر خدا را اجرا کرده، خیر! اینطور نیست. خداوند کفر را آفریده، کافر هم وجود دارد، کفر هم هست، ولی می‌گوید: لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرُ^۱ برای بندگان خود راضی به کفر آنها نیست. این اراده و میل خداوند است ولی برای اینکه ما را تربیت و اراده‌ی ما را تقویت کند دو راه

جلوی پای ما گذاشته است: یک راه، راه امام حسین و دیگری، راه شمر که خود ما انتخاب کنیم. اگر راه شمر را انتخاب کنیم، می‌رویم دنبال همان شمر و هر جا او رفت می‌رویم. اگر راه امام حسین را انتخاب کنیم، به دنبال او می‌رویم ولی هر دو صورت را خداوند آفریده است.

این زمزمه‌ی کثرت جمعیت هم اخیراً در دنیا پیدا شد و آن هم بعد از جنگ‌های بین‌المللی بود که همه جا کشت و کشتار شد. گفتند که جمعیت زیاد است باید جلوی آن را بگیریم. چین البته از آن کشورهایی است که این مشکل واقعاً برایش وجود داشت. آن کشور قانونی گذراند که هیچ خانواده‌ای بیش از دو اولاد نداشته باشند ولی بعضی اوقات یک اولاد در اثر بیماری یا اتفاق دیگری از بین می‌رود. در ایران هم این مورد پیدا شده بود. پدر و مادر چه باید بکنند؟ چون زن و شوهری که ازدواج کرده‌اند علاقه‌مند هستند که فرزند هم داشته باشند. در چندین کشور مانند انگلستان، آلمان و فرانسه که من یادم هست گفتند: موالید خیلی کم شده، نگران شدند و برای کسانی که فرزند می‌آوردند، جایزه‌ای در نظر گرفتند.

بنابراین، آنقدر تبلیغات را قبول نکنیم و خود فکر کنیم. البته اینکه خداوند فرموده است یعنی پیغمبر دستور داده، با شرایط

خودش است. نه اینکه هر کسی که تعداد زیادی فرزند داشته باشد، بهتر است بلکه آنقدر باید داشته باشد که بتواند تربیت کند؛ نان را خدا می‌رساند. البته فرموده است حمل دورانی دارد، بعد دوران بعدی، بعد زمانی بچه را شیر بدهد و بعد از این دوران هر چهار سال و یا سه سال یک دوره کامل می‌شود. این است که باید فکر اولیهی اسلامی و الهی را رعایت کرد. در این امر هم خدا اختیار را به زن داده است. در احکام فقهی گفته‌اند که زن اگر بچه بخواند، نباید جلوگیری کند ولی اگر بخواند می‌تواند جلوگیری کند. حق هم همین است، چون تمام زحمات و رنج‌ها را در تمام این دوران زن می‌کشد. در آیات قرآن هم هست که *وَوَضَعَتْهُ كَرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا* سی ماه یعنی نزدیک سه سال را تصدیق کرده که گرفتاری هست. بنابراین بهتر این است که فرزند داشته باشند و آنها را خوب تربیت کنند.

فرق شهادت و خودکشی در چیست؟ عزاداری صحیح چگونه است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروزه، مسأله‌ی عزاداری هم عرف مذهب شیعه و هم عرف ایرانی‌ها شده است. به هر جهت از هر دو طریق الزام‌آور است، حالا این چه نوع الزامی است؟ خودتان فکر کنید. در ایام عزاداری دل‌ها به کار دیگری نمی‌رود یعنی فرد واقعاً احساس عزا می‌کند و البته ده روز عمده‌ی این عزاداری‌ها ده روز اول محرم است. مثل اینکه مورّخین و محققین خواسته‌اند همه‌ی عزاها را در این دو ماه جمع کنند، از هر روایتی که وجود داشته است، آن روایتی را مد نظر داشته‌اند که منطبق با این مسأله باشد. مثلاً رحلت حضرت پیغمبر ﷺ را در ۲۸ صفر در نظر گرفته‌اند. به هر حال عزا به این معنی است که ما یک نعمتی که داشته‌ایم، از دستمان رفته است، این عرفاً عزا می‌شود.

در این روزها، بشریّت و نه تنها تشیّع و اسلام یک استاد مسلم و عارف بزرگی مانند امام حسین علیه السلام را داشت که از دستش رفت. البته از لحاظ ما، آن کسی که به جای ایشان آمد، عین خودش است: **كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ** ولی برای مردم آن زمان و همینطور مردمان زمان‌های بعدی که تنها به ظاهر نگاه می‌کنند، برای

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۴ ه. ش.

از دست دادن او ناراحت می‌شوند. بنابراین در اینکه ما چیزی از دست دادیم، حرفی نیست، البته «ما» که می‌گوییم، منظورمان از زمان قبل تاکنون است که داریم صحبت می‌کنیم، همگی نعمتی را از دست داده‌ایم. همه باید بکوشند جبران این نعمت را بکنند، عزاداری صحیح این است.

اما باید دید آیا کسی دلش می‌خواهد کسی را که برایش عزیز است، از دست بدهد؟ مسلماً خیر. حتی می‌خواهد یک روز یا حتی یک ساعت هم اگر بشود، آن از دست دادن را عقب بیندازد و به بعد موکول کند. در این نکته هم حرفی نیست؛ همه‌ی افراد این را می‌دانند. از طرف دیگر تا این زندگی ظاهری را داریم، عزیزترین چیزی که در اختیار ماست، جانمان است. ما حاضریم همه چیز را از دست بدهیم ولی جانمان را حفظ کنیم و حتی در بسیاری موارد از لحاظ اخلاقی و شرعی موظف هستیم که جان خود را حفظ کنیم. نباید بی‌جهت جلوی تیر و تفنگ و شمشیر برویم و بگوییم می‌خواهیم شهید بشویم، این شهادت نیست، این خودکشی است؛ و البته گناه هم دارد. شهید آن کسی است که مانند شهدای کربلا شمشیر در دست بگیرد و به قصد اینکه همه‌ی دشمنان را از بین ببرد، جنگ کند و تا آنجا که توانست مبارزه نماید، تا اینکه دیگر زورش نرسد و کشته شود. این فرد را شهید می‌گویند؛ نه اینکه هر

کس بخواهد خودکشی کند اسمش را بگذاریم شهید، خیر! به همین لحاظ شهدا خیلی محترم هستند و شاهد یا شهید یعنی کسی که می بیند و در آیه ای هم هست که می فرماید: *فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ*^۱ کسی که ماه (یعنی ماه رمضان) برایش آشکار شد و آن را دید، باید روزه بگیرد.

آن کسی شهید است که حق را می بیند نه اینکه در کتاب بخواند و یا رجز بگوید. او برای انجام حق می رود. برای این است که صبح عاشورا، اصحاب برای جنگ عجله داشتند، یکی می آمد و می گفت من باید اول بروم، آن دیگری می گفت من باید اول بروم. صحابه می گفتند: ما نمی گذاریم که اهل بیت بروند و نمی توانیم ببینیم که اهل بیت شهید شوند، آنها عجله داشتند به میدان جنگ بروند و یقین هم داشتند، کشته می شوند. برای اینکه اینها عده ی کمی بودند و طرف مقابل عده ی زیادی بودند. در مقابل هر نفر، تعداد آنها به صد نفر می رسید. باید پرسید: چرا آنها عجله داشتند که بروند و جانشان که عزیزترین چیزشان است، از دست بدهند؟ لابد یک چیز عزیزتری از این حیات و این زندگی ظاهری را می دیدند. این حال روحی آنها در واقع، مصداق این فرمایش امام حسین علیه السلام است که فرمود: *إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ*، زندگی این

است که یک اعتقاد و یک ایمانی داشته باشید و در راه آن ایمان کوشش کنید. این معنای حیات است که به حسین بن منصور حلاج منسوب است یا آن دیگری که می‌گفت: *أُقْتَلُونِي أَوْتَلُونِي يَا ثِقَاتِي، إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتِي*، بکشید مرا برای اینکه زندگی من در قتل من است. یعنی این حیات ظاهری ارزش ندارد، آن حیاتی اصل است که شامل عقیده و جهاد است. پس شهدا یک هدفی داشتند که از جان آنها عزیزتر بود، حاضر بودند جانشان را برای آن هدف از دست بدهند. امام روحیه‌ی اینها را برای اینکه ما نسل‌های بعدی متوجه شویم، اینگونه توضیح داد و خطاب به شمشیرها فرمود: ای شمشیرها اگر عظمت اسلام جز با خون من آبیاری نمی‌شود، زودتر مرا در برگیرید و کارتان را انجام دهید. البته ما این تحلیل‌ها را که می‌کنیم برای این است که روحیه‌ی آن بزرگواران را بفهمیم، و الا آن شهدا محتاج به این تحلیل‌ها نبودند. این تحلیل‌ها جزء وجودشان بود. ما این بررسی را انجام می‌دهیم تا بفهمیم که چطور شد. امام حسین در عبارت *«إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»*، دو رکن را برای حیات واقعی معرفی فرمودند: یکی عقیده که به اصطلاح جنبه‌ی ایستایی و سکون است و این به معنای محکم بودن در سر جای خود است. جهاد به این معناست که فرد در عین آرام بودن و مسلط بودن، تحرک هم داشته باشد. این دستورالعمل برای همه هست. *إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ*

جِهَادٌ. عقیده یعنی ایمان مان محکم باشد، ایمان میخی است که ما را به اصطلاح به این اعتقاد می‌گوید. جهاد هم یعنی کوشش. ساکن بودن و ایمان داشتن که کوشش ندارد. کسی که خود ایمان را در قلبش دارد، کوشش او درونی است ولی وقتی می‌گویند عقیده و جهاد یعنی همین عقیده را با ریسمان محکمی که دارید، نگه دارید و حرکت کنید. مثلاً فرض نمایید یک راهی است که با قدرت و سرعت می‌دوید ولی اگر یک باری روی دوشتان باشد، سنگین‌تر می‌شود؛ اینجا می‌گوید نه! این بار ایمان که بر دوش دارید هر چه می‌توانید قوی‌تر باشید و هر چه می‌توانید سرعت‌تان هم بیشتر باشد یعنی قدرت تحمّل آن را در عین جهاد داشته باشید. حالا این نکات برای ما است که اینگونه باشیم و خسته نشویم.

الحمد لله خدا توفیق داده و این فرمایش را مقداری انجام داده‌ایم و ان شاء الله مقداری رضایت الهی را فراهم کرده‌ایم، ولی باید سعی کنیم هر چه بیشتر بتوانیم این رضایت را فراهم کنیم.

ما عَزَادَارِي رَا فِقْطَ بَه عِلْمٍ وَ كُنْتَل نَمِي دَانِيْم، عزاداری را به این می‌دانیم که ای شمشیرها اگر اعلای کلمه‌ی حق جز با خون ما درست نمی‌شود، جلو بیایید. البتّه نه اینکه بیایید جلو و ما هم گردنمان را بیاوریم که بزنید، خیر جلو بیایند، ما هم با شمشیر

می‌آییم تا وقتی کشته شویم. امام حسین علیه السلام فرمود شمشیرها
بیایید مرا بکشید. فرمود شمشیرها بیایید مرا در بر بگیرید تا با شما
جنگ کنم و کشته شوم.

جواب صحیح «چرا» های زیادی که در کار خدا داریم را چه زمانی متوجه می شویم؟
چرا باید در بیماری به طبیب و متخصص مراجعه شود؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

امروز زن و مرد جوانی آمدند؛ دیروز قرار گذاشته بودند که بیایند. شوهر او مریض بود و «ام اس» داشت امروز که آمد، پرسیدم: دکتر تو کیست؟ گفت: امروز از خارج می آید. گفتم: فرزند دارید؟ گفتند: نه. گفتم: چرا؟ گفتند: اول خود ما جلوگیری کردیم، بعد هم کسالت «ام اس» پیدا شده. مدتی در ذهن داشتم که بگویم از دکتر بپرسد که فرزند داشتن، مانعی دارد؟ این موضوع در ذهن من بود تا خود او در دنباله ی صحبت گفت: دکتر من گفته اگر بچه دار شوی خوب می شوی. این است که من جرأت نمی کردم این مطلب را به آنها بگویم؛ جرأت یعنی از اینکه مسئولیت سنگینی را گردن بگیرم و بگویم این کار را بکن و بعد خدای ناکرده مفید نباشد ولی وقتی یک متخصصی هم گفته بود، این را می توانم منتسب به قول کارشناسی کنم و بگویم خبره ها اینطور می گویند. از اول هم من این فکر را می کردم و این احتمال را می دادم. من طب نخوانده ام که بتوانم نظریه بدهم و تنها پیش خود چیزهایی از طب خوانده ام. چون هر کسی در هر علمی، تا آن را نخواند

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۴/۱۱/۱۳۸۶ ه. ش.

نمی‌تواند نظریه بدهد. می‌گویند: فقیه تا فقه نخواند و کاملاً متوجه نباشد نمی‌تواند فتویٰ بدهد، گویانکه حالا همه‌ی روزنامه‌ها در مورد حرام بودن یا نبودن به آسانی فتویٰ می‌دهند.

مثل اینکه شما ساختمانی می‌سازید، مهندس ساختمان بگوید: اینطور عمل کن ولی شخص غیر متخصصی بیاید بگوید: نه غلط است و این کاری که من می‌گویم بکنید، شما هم کار آن دیگری را انجام دهید و ساختمان بریزد پایین، مسئولیت این حادثه به گردن شما و اوست که غیر خبره است. یک مثل و عبارتی در فارسی هست که می‌گویند: «خدا اگر نجار نیست ولی در و تخته را خوب به هم جور می‌کند.» خداوند تمام قواعد طبیعت را که آفریده، هر کدام به جای خود درست است و همه به هم مربوط است.

من در جوانی وقتی حوصله داشتم، ساعت که خراب می‌شد آن را باز می‌کردم تا درست کنم ولی آن را خراب‌تر می‌کردم، به هر جهت من قصد درست کردن آن را داشتم لذا آن را باز می‌کردم و آنوقت ده، بیست تا چرخ‌دنده می‌دیدم، وقتی روی هر کدام انگشت می‌گذاشتم همه دسته‌جمعی باز می‌ایستادند و بعد یک تلنگر که می‌زدم چون همه به هم وصل بود شروع به کار می‌کرد. قواعد طبیعت نیز همینطور است. همینطور خداوند قواعدی در

خانواده آفریده است و عدم رعایت این قواعد تا محدوده‌ی خود خانواده و وضعیت آنها نفوذ پیدا می‌کند و در شرایط گردش خوب کارها، همه‌ی کارها منظم و خوب اداره می‌شود. بالعکس یک بی‌توجهی؛ حتی قانونی به ظاهر کم‌اهمیت، ممکن است زندگی را متلاشی کند. یک جهت اینکه عمده‌ی خانواده‌های امروزی در شرایط نابسامانی قرار گرفته‌اند؛ به این دلیل است که آن قواعدی که خداوند در مورد روابط بین مردم؛ بین زن و مرد؛ بین پدر و پسر مقرر کرده است، آن قواعد را ما آشنا نیستیم و یا خوب اجرا نمی‌کنیم و به‌قولی آن قسمت لنگ می‌زند و به همه جا سرایت می‌کند. مانند اینکه کسی غذا و خوراکی‌هایی بخورد که معده‌اش خراب شود اگر ادامه دهد، این خرابی کم‌کم از معده به کبد و بعد به همه‌ی نقاط بدن می‌رسد زیرا که همه به هم متصل است.

خداوند می‌گوید: آسمان‌ها را آفرید و در هر آسمان و اَوْحٰی فِی کُلِّ سَمَاءٍ اَمْرًا^۱ امر خود (مادّیت و معنویت و ارتباط آنها) را به او وحی کرد یعنی طبق آن قوانین اداره می‌شود و این امر آنقدر محسوس است که به اصطلاح پژوهشگران مذهبی می‌گویند: خداوند بعد از آنکه مراحل مختلف موجودات را آفرید و برای هر کدام قواعدی

معین کرد خود او رفت گوشه‌ای استراحت کند که *تورات* هم به این عبارت می‌گوید که خداوند روز اول چنین کرد؛ روز دوم چنان، تا شش روز و سپس خداوند روز هفتم نگاه کرد، دید همه‌ی کار خود را انجام داده و کامل است؛ پس رفت که استراحت کند ولی این چنین نیست، ما می‌گوییم خداوند یک لحظه غفلت از کارها و از موجودات نمی‌کند: «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها». آن لحظه‌ای که بخواهد موجودات را از بین ببرد، نگاه خود را برمی‌گرداند و از بین رفته است. عدم دقت در این مسأله باعث شده که این عقیده در بین بسیاری از افراد به وجود آید که منجر به این می‌شود که به مادیت نزدیک‌تر شوند یعنی می‌گویند: خداوند نقشی ندارد، خداوند نه تنها نقش دارد بلکه مالک همه چیز است و همه‌ی اختیارات را در دست دارد ولی اینطور نیست که بخواهد بازی و تفریح کند و بعد تماشا کند، مثل این می‌ماند که شما وقتی برف سفید را می‌بینید؛ خیلی شاد می‌شوید و خوشتان می‌آید بعد بهار می‌شود و گل می‌بینید؛ باز خوشتان می‌آید اما خداوند این تغییرها را که انجام می‌دهد برای این نیست که خوشی و تفریح کند. پس برای چیست؟ ما نمی‌دانیم ولی می‌توانیم حدس بزنیم.

خداوند خود فرموده: *وَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِيْ اَعْرِفُ*، خلق کردم که

شناخته بشوم، آن هم نه همه‌گونه شناختن، بلکه شناختن به

اینکه خداوند خلاق است. خالق که شیئی نبوده را بود می‌کند. یکی از همین امرهایی که باید در زندگی ما معمول باشد این است که خداوند گفته قواعد را رعایت کنیم. خدا می‌گوید: من مقرر کرده‌ام که در ماه خرداد هوا گرم است، پس در ماه خرداد لازم نیست شما پوستین بپوشید و ماه دی سرد است و باید لباس بیشتری بپوشید. به قول شاعر گنابادی:

ز بعد هفتاد برفی بیفتاد

به قدّ این تیر به حقّ این پیر

یعنی بعد از هفتاد روز که از نوروز گذشته یعنی خرداد. قسم هم می‌خورد که راست است.

به یاد دارم سالی در موقع درو گندم آنقدر هوا سرد شد که گاوها مردند و عصر آن روز از گرما متعفن شدند. در اینجا خدا می‌گوید اینها را دیگر حساب نکنید، اینها کار شما نیست، اینها کار من است، من هر کار بخواهم می‌کنم ولی قاعده این است که در ماه خرداد شما منتظر گرما باشید و ما باید زندگی خود را مطابق این قاعده فراهم کنیم؛ ولی در هر لحظه هم خداوند هر کار بخواهد، می‌کند و ما در این قسمت کاری نداریم و این را که «چرا» می‌کند، نمی‌توانیم بفهمیم یعنی کار خداوند «چرا» ندارد. ما فقط به اندازه‌ای که می‌توانیم حدس می‌زنیم. اگر صحبت «چرا» باشد از

آن اول شروع می‌کنیم و در همه جا «چرا» می‌آوریم. «چرا» اصلاً خدا آدم و حوّا را خلق کرد؟ اصلاً هر کسی می‌گوید: خداوند من را «چرا» خلق کرد؟ این موضوع جای «چرا» ندارد. خود شما فکر کنید. یک چیزهایی است که شما می‌خواهید بدانید و بفهمید ولی امکان آن نیست؛ یعنی مقدر نیست که بدانید. اینها را باید کنار بگذارید.

آنوقت‌ها که ما بچه بودیم، شب‌های تابستان در زیر آسمان در بیدخت می‌خوابیدیم. آنوقت‌ها نه این جارو جنجال‌ها بود؛ نه دود و دم. هوای صاف و پاک و چنان آسمان پرستاره بود که اصلاً قابل تصوّر نیست. سقفی پراز ستارگان در آسمان بود. این سقف مانند پوششی فلزی بود که قدیم‌ها روی چلوکباب می‌گذاشتند. ما فکر می‌کردیم که این چه چلوکبابی است که این سقف به این بزرگی روی آن هست؟ آیا ما می‌توانیم روی آن سقف برویم؟ خیر، نمی‌توانیم. پس چرا اینطور خلق شده است؟ آن موقع نمی‌دانستیم ولی حالا فهمیده‌اند که اصلاً نمی‌شود به این شکل آسمان، سقف یا پوششی داشته باشد و این پوشش همان ستاره‌ها هستند یا در مورد آدم می‌پرسیم: چرا خدا آدم را که آفرید، او را در بهشت گذاشت، در آن باغ گذاشت؟ اگر می‌خواست آنها را از بهشت بیرون کند، از همان اول بیرون می‌کرد و اول در بهشت نمی‌گذاشت، سپس به آدم گفت: فلان کار را نکن یعنی از میوه‌ی آن درخت نخور. او هم

گفت: چشم و اطاعت کرد. بعد به قول *تورات* خداوند دلش به حال آدم سوخت و گفت: این طفلک، آدم، بیکار است، همدمی ندارد. یک همدم برای او آفرید و مسأله‌ی تخلف آدم و حوّا پیش آمد.

خداوند چرا این کار را کرد؟ چرا تخلف را آفرید؟ چرا به شیطان مجال داد؟ همه‌ی این «چرا»ها وجود دارد و ما فعلاً جواب آن را نمی‌دانیم ولی حدس‌هایی می‌زنیم؛ واقعیت این است که آن جواب صحیح «چرا» را وقتی خواهیم فهمید که در این دنیا نباشیم و برویم آنجا تا بفهمیم. اما یک «چرا»هایی وجود دارد که خدا جلوی ما گذاشته تا بفهمیم. خداوند آدم را آفرید تا نایب و خلیفه‌ی او در کره‌ی زمین باشد و برای این هدف همه‌ی مایحتاج و وسایل آن را آفرید. می‌گوید: *وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ*^۱ هر چه خواستید برای شما فراهم کردم و به شما دادم. ما از راه استفاده از علمی که در اختیارمان قرار داده است تا حدّی می‌توانیم علت این چراها را بفهمیم. به این جهت است که بعد از آن به ما علوم را آموخت و تشویق کرد و گفت: *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا*^۲ خداوند همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم داد، به آدم فرمود: بروید دنبال آن و آن را پیدا کنید. البته در هر علمی؛ مسائل مشکوک بسیار وجود دارد. خیلی اوقات کسانی که خبره هم نیستند حرفی می‌زنند (البته آن حرف را نه

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

به‌عنوان قاطع) که آن حرف به دست متخصص می‌افتد و می‌رود دنبال آن و تحقیق می‌کند ببیند درست است یا نه!

به این جهت هم من به آن زوج جوان جرأت نمی‌کردم نظری را قطعی بگویم برای اینکه من اگر می‌گفتم خیلی از فقرا به اتکا این نظر من این حرف را اجرا می‌کردند و اگر غلط بود من گناهکار و اشتباه کرده بودم ولی وقتی یک نفر متخصص گفت، فرق می‌کند. خداوند متخصص را قاعدتاً مسئول قرار داده است؛ به همین جهت است که می‌گویند: وقتی مریض شدی به طبیب مراجعه کن، زیرا که آن طبیب (متخصص) مسئولیت کار تو را به گردن بگیرد. من آن نفرا مسئول قرار دادم. پیغمبر هم به طبیب مراجعه می‌کرد، ولو اینکه اگر خود او نظری داشت آن را اجرا می‌کرد؛ به طبیب مراجعه می‌کرد تا دیگران هم یاد بگیرند.

دلبستگی مادر و تربیت پدر در مورد فرزند تا چه اندازه ای باید باشد؟

چرا شیر مادر برای طفل بهتر از شیر خشک است؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

پدر معمولاً نسبت به فرزند این احساس را دارد که او را به گونه ای تربیت کند که فرزند، برای آتیه ی خودش بتواند استقلال داشته باشد، اما مادر تا آن آخر به فرزندش به عنوان یک بچه نگاه می کند و به او دلبستگی دارد و علاقه دارد که به این بچه کمکی بکند.

من در زمانی که رئیس اداره ی سرپرستی در دادگستری بودم، یک مردی که حدود پنجاه سال داشت و از مادرش که خیلی پیرتر از او بود نگهداری می کرد. برای من تعریف کرد که چون مادرم خیلی پیر است من از او بسیار مراقبت می کنم مثلاً حتی او را کمک می کنم که با عصا به دستشویی برود ولی هر روز که از خانه بیرون می آیم که به اداره بروم، مادرم به من می گوید: ننه جان، چون خیابان های تهران بسیار شلوغ است برای تو نگران هستم (البته شاید در فیلم ها دیده اید که در آن موقع خیابان های تهران شلوغ نبوده است مثلاً هر دقیقه یک ماشین از خیابان رد می شد)

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی پنجشنبه سوّم ربیع الثانی ۱۴۲۹ ه. ق، مطابق با ۱۳۸۷/۱/۲۲ ه. ش.

ولی آن مادر نگران فرزندش بوده و به او می‌گفته که از خیابان که می‌خواهی رد شوی، مواظب باش و می‌گفته آیا می‌خواهی که من با تو بیایم و دستت را بگیرم و از خیابان رد کنم؟!

این نشان‌دهنده‌ی ارتباط و دلبستگی مادر به فرزند است و خوبی یا بدی مادرها ربطی به این ارتباط ندارد، حالا یک کمی شاید، اگر به حیوانات هم نگاه کنیم، مثلاً گریه، شیر و پلنگ ماده هم نسبت به بچه‌هایش این حالت را دارد. مثلاً ما در منزل پدری مان (یعنی منزل حضرت صالح علیشاه) گریه داشتیم، حالا که نام حضرت صالح علیشاه آمد یاد این شعر افتادم که می‌گوید:

بازگو از نجد و از یاران نجد

تا در و دیوار را آری به وجد

هنگام ظهر حضرت صالح علیشاه بر سر سفره می‌نشستند، ما بچه‌ها هم هر کدام که در منزل بودیم دور سفره می‌نشستیم، شاید به اندازه‌ی تعداد ما و بلکه بیشتر، گریه در آن خانه بود و ایشان هنگام غذا خوردن، لقمه‌های کوچکی را برمی‌داشتند و هر چند وقت یک‌بار به هر کدام از گریه‌ها یک لقمه می‌دادند که این نشان‌دهنده‌ی محبتی بود که ایشان حتی به حیوانات هم داشتند. یک گریه‌ی ماده‌ی سیاهی بود که همه‌ی این گریه‌ها بچه‌های آن بودند. وقتی این بچه‌ها بزرگ شدند همه مثل

هم بودند. این بچه گربه‌ها هر چقدر بزرگتر می‌شدند آن گربه‌ی ماده ضعیف‌تر می‌شد ولی هیچکدام از آنها وقتی با هم بر سر غذا دعوا می‌کردند به آن گربه ماده که مادرشان بود کاری نداشتند. در واقع مثل این بود که احترام مادرشان را حفظ می‌کردند.

در همه‌ی حیوانات همین وضعیت هست. در واقع خداوند در انسان و حیوانات وظیفه‌ی حفظ بقاء نسل را به عهده‌ی جنس مؤنث و ماده سپرده است. منتها جنس مذکر و حیوان نر را در جاهایی که لازم بوده و مصلحت دانسته، برای کمک به جنس مؤنث و ماده، فرستاده است. چنانکه در خیلی از حیوانات فقط همان حیوان ماده، بچه‌ها را بزرگ می‌کند و حیوان نر کاری ندارد؛ مثل سگ و گربه یعنی جنس ماده طبق قانون الهی مأمور حفظ نسل است که نسل آن حیوان از بین نرود و همانند سایر جانداران، انسان را هم موظف به حفظ نسل کرده است.

در همان داستانی که درباره‌ی گربه‌ها گفتم، وقتی حضرت صالح علیشاه یک لقمه غذا به یکی از آن گربه‌ها می‌دادند گربه‌های دیگر نیز می‌دویدند و با هم جنگ و دعوا می‌کردند تا آن لقمه را از آن گربه بگیرند، اما نسبت به آن گربه‌ای که مادرشان بود و ضعیف هم شده بود، دست از پا خطا نمی‌کردند.

خداوند همین موضوع را در انسان مانند سایر حیوانات قرار

داده که تا آخر عمر نسبت به مادرش حریمی را نگه می‌دارد. البته حیوانات از روی غریزه این کار را می‌کنند ولی انسان از روی تفکر و احساساتِ عاقلانه همین احترام را می‌کند و باید بکند زیرا اگر رعایت نکند از مسیر امر الهی دور می‌شود، کما اینکه زن‌ها یا سایر جانداران اگر از وظیفه‌ی اوّلشان که همان ایجاد نسل و حفظ نسل است، کوتاهی کنند، تَمرد از امر الهی کرده‌اند.

ما انسان‌ها باید مطابق دستور الهی که به پیامبران مستقیماً از عالم بالا وحی شده است عمل کنیم، زیرا خداوند، عالم است که چه چیزی برای زندگی ما خوب است و چگونه زندگی کنیم که خوب باشد. خوب بودن یعنی مطابق اراده‌ی خداوند بودن (نه اینکه مثلاً ما بگوییم این دستور الهی برای ما خوب نیست، هر چه خداوند گفته است، خوب است) البته نه اینکه بگوییم این دستور خداوند خوب است، بلکه توجّه داشته باشیم که هر دستوری که خداوند بدهد و هر چه بگوید و اراده‌ای بکند به دلیل اینکه از اوست، خوب است.

کمتر مادری هست که از انجام وظایف فکری و غریزی خویش، خودداری کند. اگر تاریخ را مطالعه کنید می‌بینید که اشخاصی که به مادر تعرض یا بی‌احترامی کنند کم هستند و شاید آن اشخاص هم بیشتر از خاندان سلطنتی یا حکومتی بوده‌اند.

البته نسبت به پدر هم همین حالت وجود دارد ولی چون انسان از مادر، زاده می‌شود و در طی دوران کودکی، بیشتر مادر را می‌بیند، از او پیروی می‌کند. کما اینکه آزمایش کرده‌اند و دیده‌اند که جوجه وقتی از تخم بیرون می‌آید اولین جاننداری را که می‌بیند، دنبال او به راه می‌افتد. حتی یک دامدار و مرغداری این کار را کرده و دیده بود که جوجه‌های مرغابی به دنبالش می‌آیند.

در انسان هم همینطور است، چون انسان در ابتدای تولد، مادر را می‌بیند و اولین نیازش به غذا یعنی شیر مادر است. اگر مثلاً از دواخانه یا کارخانه‌ی شیرخشک برای کودک شیر بگیرند، طفل که نمی‌داند اینجا دواخانه است شاید تصور کند که این مادر اوست. اما اگر از شیر مادر بخورد غیر از جنبه‌ی جسمی و بدنی که می‌گویند غذاییت خیلی بیشتری دارد و بهتر است، چون این شیر در وجود مادر که به منزله‌ی کارخانه‌ای است که طفل در آنجا به وجود آمده تولید شده است، یک اثر روانی هم دارد چون کودک می‌بیند که از همان اول، رفع گرسنگی‌اش توسط این موجود (یعنی مادر) بوده است. این است که توصیه کرده‌اند که اگر مادر شیر بدهد بهتر است. شاید اگر توصیه‌های دیگر نبود بچه اصلاً پدر را نمی‌شناخت و فقط مادر را می‌شناخت. در حیواناتی که زن و مرد همیشه با هم هستند، مرد استحکام بیشتری دارد.

البته خداوند که زن و مرد را آفریده و دستور داده که باید با هم باشند، قاعده‌ای وضع کرده که آن قاعده این است که مادر می‌تواند برای شیر دادن به فرزند از شوهر طلب مزد کند. اما تصوّر نمی‌کنم در تاریخ مادری باشد که این کار را کرده باشد و مثلاً به شوهرش بگوید که اگر تو می‌خواهی برای شیر دادن بچه، دایه بگیری، همان مزد دایه را به من بده و شاید این قاعده به این منظور وضع شده چون مادر که شیر می‌دهد، این عصاره‌ی فعالیت فکری، اعصاب و تمام روحيّات و جسميّات این مادر است.

سکینه چیست؟ آیا حضرت‌عالی از خاطرات خود مطلبی در این مورد دارید؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروز سوّم صفر است. از لحاظ سال قمری سوّم صفر سالروز فوت مرحوم خانم است ولی با وجود رسمی که در سالروزها بود، من نخواستم که تأثرم، همگانی شود.

به یاد دارم روز سه‌شنبه ۲۲ خرداد آن سال، ساعت ده شب آمدند مرا بردند و آن زمان آخرین دیدار ما بود. حالا به‌عنوان یادبودشان، خاطراتی را می‌گویم.

جلوی در، پسرم حسینعلی اصرار می‌کرد که با من بیاید، آنها یکی، دوبار او را عقب زدند، اما باز می‌آمد. من ترسیدم و با تحکم گفتم: برو، برگرد، در حالیکه آنجا جای تحکم نبود ولی گفتم برگرد. بعدها به او گفتم آن روز نگران بودم که اگر تو خیلی اصرار کنی، آنها بگویند بیا تو را هم ببریم، به همین جهت گفتم: برگرد. به نظرم امسال سوّم صفر، هجده سال از آن واقعه بگذرد. عید قربان بود، بازدیدکنندگان چیزهایی مثل عسل و... از منزل برای تبریک عید آوردند. یادم می‌آید خیلی‌ها با تلفن با خانواده‌شان حرف می‌زدند ولی گویی از روی عناد و لجبازی به من اجازه نمی‌دادند، حتی تلفن بزنم. در آنجا اوّل خیال می‌کردند که به‌قولی ما از

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر دوشنبه، سوّم صفر ۱۴۲۹ ه. ق، مطابق با ۱۳۸۶/۱۱/۲۲ ه. ش.

رؤسای طاغوت بودیم. حتی یکی از من پرسید، در زمان طاغوت چه ریاستی داشتی؟ گفتم: زمان طاغوت من رئیس نبودم، بلکه بعد از پیروزی انقلاب رئیس بودم که تعجب می‌کردند. در این زمان رادیوهای خارجی نیز برای آزار رساندن به دستگاه حکومتی مثلاً می‌گفتند که مریض هستم و موضوع را بزرگ می‌کردند. البته من کسالت داشتم، پا و کمرم درد می‌کرد، پروستات هم اذیتم می‌کرد ولی آنها این مسأله را بزرگ می‌کردند (مرحوم اردلان هم همین وضع را داشت) چنانچه رادیو لندن می‌گفت که خانم آمده احوال مرا بپرسد، به جای اینکه خبر سلامتی مرا به او بدهند، خبر کسالت مرا به وی داده بودند و ایشان خیلی ناراحت شده بود. یکی، دو نفر هم تلفن زده بودند که تو خیال نکن دیگر شوهرت را می‌بینی! آقای تابنده را دیگر نمی‌بینی! پوستش را گاه می‌کنیم، به تو می‌دهیم! البته یک مرتبه هم نظیر همین جمله را خود آنها همانجا به من گفتند. در جلسه‌ی اوّل شخصی بود که سه ربع ساعت با من حرف می‌زد که به من اتهامی را ثابت کند (کسی که از صدایش معلوم بود آدم تازه کاری است؛ ما که او را نمی‌دیدیم) او می‌خواست به من درس بدهد. در آخر هم گفت ان شاء الله با ما همکاری می‌کنی و باید نام آنها را ببری که با آنها همکاری می‌کردی، گفتم من از این آدم‌ها، بهتری ندیدم. این است که با

آنها همکاری نکردم و خیلی هم راضی هستم. عصبانی شد و گفت: پاشو پاشو برو! من پا شدم. این بازجویی در طبقه‌ی دوّم یا سوّم بود و من باید از پله‌ها پایین می‌آمدم. گفت که پوست از کله‌ات می‌کنم، پوستت را گاه می‌کنم. گفتم اگر خدا قسمت کرده باشد، می‌توانی بکنی، اگر نه، تو که هیچ، بالاتر از تو هم کاری نمی‌تواند بکند.

شما در آنجا نبودید که ببینید این خاطرات چقدر برای من ناراحت‌کننده بود، در آنجا فقط من بودم ولی حالا که درباره‌اش حرف می‌زنیم، می‌خندیم. تمام ناراحتی‌ها هم به همین صورت است و شما درباره‌ی آن به هیچ‌وجه نباید ناراحت شوید، همه‌ی مشکلات و ناراحتی‌ها را به امان خدا بگذارید. به قول آن شعر که مرحوم تدیّن اردبیلی گفته (که با خطّ خوشی هم نوشتند و برای من آوردند):

این سخن با آب زر باید نوشت

گر رود سر برنگردد سرنوشت

سرنوشت ما به دست خود نوشت

خوشنویس است او نخواهد بد نوشت

من گفتم بگو اگر خداوند قسمت کرده باشد، تو پوست نکنی، یکی دیگر می‌کند، سرنوشت است ولی اگر خداوند قسمت

نکرده باشد و بخواهد، همان آشی که برای من پختید، به خورد خودتان می‌دهد و همین‌طور هم شد. به فاصله‌ی کوتاهی تیموربختیار هم برکنار شد.

به هر جهت یک دورانی بود و در واقع یک تجربه و امتحان. من در شب اول خیلی ناراحت بودم، فقط یک توفیقی پیدا کردم که در آن ایام شش بار قرآن را دوره کردم. البته با توجه به معنا می‌خواندم و کار دیگری هم نداشتم، توفیق اجباری بود. در سوره‌ای نوشته بود: *أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ*^۱، او خداوندی است که سکینه و آرامشش را بر پیغمبر و بر مؤمنین می‌فرستد. من آن شب یادم است، بیست و پنجم شهریور یعنی بیست و دو روز بعد از فوت خانم بود، گفتم: خدایا سکینه‌ات را بر مؤمنین هم نازل می‌کنی. ما را جزء مؤمنین حساب کن، سکینه را بر من هم نازل کن، آرام بشوم. حالا چه شد؟ خدا می‌داند. صبح بحمدالله آرام بودم، مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده است. در حالیکه تازه خبر فوت خانم را (که دیگر او را ندیده بودم) داده بودند. حالا می‌گویند سکینه چیست؟ سکینه یعنی آرامش. خداوند در چند مورد که پیغمبر خیلی ناراحت شدند سکینه یعنی آرامش غیراستدلالی نازل کرد. در حقیقت، سکینه آرامشی است که از طرف

۱. سوره توبه، آیه ۲۶.

خداوند نازل می‌شود.

غیر از این آرامش برای من در آن تاریخ این امید بود که خداوند می‌تواند با محبت مرا جزء مؤمنین حساب کند، یک بشارتی هم از این حیث بود. بنابراین ما هم هر وقت توجه کنیم و بتوانیم این سکینه را جذب کنیم، خداوند آن لحظه ما را جزء مؤمنین حساب می‌کند و همیشه این سکینه در موارد بحرانی و ناراحتی شدید می‌رسد که دیگر دست انسان از همه طرف کوتاه است.

وحدت وجود چیست؟

آیا وحدت موجود که بعضی مطرح می‌کنند، صحیح است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خلط مبحث یعنی مباحث و مطالب را با هم مخلوط کنند به نحوی که معنای اصلی هیچکدام فهمیده نشود. گاهی اوقات نویسندگان برای بیان موضوع از شعر استفاده می‌کنند. در یک شعری هست که در آن، بعد از آوردن مطلب مهمی راجع به واجب الوجود، چنین سخن می‌گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندرین یک میم غرق است

احد خداوند است و واجب الوجود. لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَار. احمد هم در واقع یکی از جلوات احد است که پیغمبر باشد، اگر یک میم به لغت احد (که واجب است) اضافه کنیم، تبدیل به احمد (که ممکن است) خواهد شد. از این هم سوء استفاده کردند، گفتند بعضی از عرفا به وحدت موجود اعتقاد دارند. در صورتی که اصلاً وحدت موجود یک امر غیرعقلانه‌ای است! وحدت موجود یعنی من خدا، تو خدا، او خدا. این همه خدا، پس کو بنده‌ها؟! آنها معنی وحدت وجود را نفهمیدند. متأسفانه در قدیم اینگونه خلط

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۶/۱۲/۱۳۸۶ ه. ش.

مبحث‌ها رایج بود و گاه به وسیله‌ی بازی با حروف کارهایی می‌کردند چنانکه یک میم را بردارند و در جای دیگری بگذارند و... در ایام قدیم در بین ادبا، یک نوع سخنی رسم بود که نه خودشان و نه دیگران آن را جدی نمی‌گرفتند. مثل آن کسی که ادعا کرد گفت: تو چه کاره‌ای؟ گفت من ماعرم. ماعر چیست؟ گفت ماعر یعنی معر می‌گوییم. همینطور به این طریق بازی با کلمات. این کلمات را برای تفریح می‌شود گفت ولی برای واقعیت نمی‌توان اینگونه بیان کرد.

در گذشته، اینگونه کارها در بین عوام بود و نه در بین بزرگان قوم. می‌گویند: یکی را داشتند می‌زدند، یکی از آقایان رسید و گفت چه کار کرده است؟ گفتند: این شخص به وحدت واجب الوجود معتقد است. حالا یک عده‌ای هم آمدند گفتند که چون بعضی از عرفا به حلول و اتحاد و نیز به وحدت موجود معتقدند، بنابراین کل عرفا باطل هستند.

مَثَل مشهوری است که: «بیر عبارت، اوچ غلط». آن مَثَل معروف نیز گفته بود: «خسن و خسین هر سه دختران معاویه هستند» یک جمله است ولی صد غلط در آن هست! «خسن» نیست و «حسن» است، «خسین» نیست و «حسین» است. هر «سه» نیست هر «دو» است. «دختر» هم نیستند «پسر هستند».

«معاویه» نیست یکی دیگر است، «هستند» هم نیست، «بودند». می‌بینید در یک عبارت چند تا غلط وجود دارد؟! اولاً هیچ کس به وحدت موجود نمی‌تواند معتقد باشد مگر اینکه یا دیوانه باشد یا برای اینکه یک جوک گفته باشد. مثل آنکه در جایی، یکی ادّعی خدایی کرد، گفتند پارسال یکی ادّعی پیغمبری کرد ما گرفتیم او را کشتیم، گفت خوب کاری کردید برای اینکه او را من نفرستاده بودم!

اخیراً رسمی رایج شده که اگر از مراجع تقلید سؤالی پرسیده شود، دفتر آنها پاسخ می‌دهد. البته مراجع هم حقاً کارشان خیلی زیاد است و باید مرجع سؤالات همه، چه مقلّدین خودشان و چه غیر مقلّدین خودشان باشند. به جهت این اشتغال است که معمولاً دفترشان پاسخگو هستند. البته در قدیم رسم بود سؤالاتی که قدری مهمتر بود به نظر خود آقا هم می‌رساندند که آقا یا تأیید می‌کردند و یا اصلاح می‌کردند، سپس آن را منتشر می‌کردند. مثلاً حاج آقا رضا زنجانی رحمته‌الله علیه که مرد بسیار فاضل و دانشمندی بود و با بنده هم صمیمی بودند، غیر از مرجعیتی که داشتند رئیس دفتر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم هم بودند که این مورد در یادنامه صالح یکی، دو جا (من جمله پیغمبی که حضرت صالح علیشاه به ایشان داده‌اند) ذکر شده است. ایشان می‌گفت: ما

از خود آقا می پرسیدیم، می نوشتیم (در واقع مثل امتحان و تمرین بود) و بعد به نظر آقا می رساندیم ولی مثل اینکه حالا اینقدر که آقایان کارشان زیاد است، دیگر نظارت نمی کنند یعنی در واقع شما مقلد دفتر آقا هستید، نه خود آقا! در یک جایی دیدم به همین اشتباه، دفتر آقایان که جواب داده اند، گفته اند: چون بعضی از سران عرفان یا تصوّف به وحدت موجود معتقدند بنابراین باطل هستند. اولاً در خیلی از موارد سران را شما می توانید تعیین کنید، مثلاً سران صنف کفّاشی، سران صنف بقالی ولی سران عرفا را که شما نمی توانید تعیین کنید، شما که خودتان عرفان را نمی شناسید چگونه می گوئید فلان کس از سران عرفان است؟! مثل اینکه بگوئید مُسیلمه از سران اسلام است، برای اینکه آمده بود خدمت حضرت رسول ﷺ و مسلمان هم شد و امثال اینها. هیچ جایی من ندیدم آنهایی که واقعاً از سران عرفان هستند چنین چیزی را مطرح کنند، سران عرفان می گویند:

حلول و اّتحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ظلال است

وقتی ما می گوئیم: لا اله الا الله، نیست هیچ مؤثری و هیچ الهی جز الله وجود ندارد. دیگر وقتی بگوئیم یک (منی) هستم و یک (اللّهی) هست، الله حلول کرده یا الله با من اّتحاد پیدا کرده،

این دو تا می‌شود. به دو نفر و دو وجود معتقد است و حال آنکه در عرفان وحدت وجود می‌گوییم؛ یعنی وجودی غیر از وجود اصیل و وجود مستقلی جز الله نیست.

مثالی بزنیم، البته در این مثال‌ها لازم نیست تمام جزئیاتش با خارج منطبق بشود، یک کلیتی در ذهن انسان بیاید کافی است: دو تا سیم برق، یکی طرف مثبت، یکی منفی را وقتی نزدیک هم کنید یک مرتبه یک جرقه می‌زند، آن جرقه که وجود دارد ولی اگر خودش مستقلاً وجود داشت، چرا یک دقیقه پیش نبود و حالا یک مرتبه پیدا شد؟ آن جرقه جلوه‌ی وجود برقی است که در این سیم‌ها هست. «سیم‌ها» هم نباید بگوییم، باید بگوییم «سیم»، چون همه‌اش یکی است. یا مثلاً در دو قطعه ابر، یکی سیاه و یکی سفید، هر دو ابر هستند ولی وقتی به نزدیک هم می‌رسند، یک برق می‌زنند، آن برق چیست؟ جلوه‌ای از نیروی الکتریسیته‌ای که در این ابرها هست، تجلی می‌کند. یک وقت این نیرو می‌خواهد تجلی کند، چگونه تجلی می‌کند؟ مثلاً یکی در بیابان است و صاعقه ناشی از آن می‌آید و او را می‌کشد. آیه‌ی قرآن هم برای جَهَّال مثال می‌زند، می‌گوید که: چشمشان چیزی نمی‌بیند، یک جرقه (یعنی جلوه‌ی الهی) می‌زند یک چیزی می‌بینند، دو قدم به جلو می‌روند، باز تاریکی است. همین ابر می‌رود در مکان‌های

کوهستانی و تبدیل به مه می شود. همان ابر می رود یک جرقه می زند و جنگل را آتش می زند. آن طرف تر بارش می کند سیل می آید و همه چیز را ویران می کند. آن طرف تر جرقه می زند و یک باران ملایمی می آید و به ما روزی می دهد. اینها همه جلوه های مختلفی است از یک وجود و آن وجود برق است. جز برق نیست، این نیرو در سیم هست، در کارخانه هست، در ابر هست، در همه جا هست. در هر جایی که هست همان وجود واحد است، اینطور نیست که بگوییم این برق، برق کارخانه ای است و آن برق ابر است و آن برق... نیروی برق یکی است. ما اگر بتوانیم درک کنیم یک وحدتی وجود دارد، همه ی این موجودات جلوه ای از اوست. آن سیلی که می آید و قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَام را آنطوری می کند، جلوه ی همان است ولی خدا به او می گوید تو کنار برو، من با این قوم کار دارم. آن آتشی که برافروختند که ابراهیم را در آن بسوزانند، آن آتش هم همان جلوه ی الهی است. همان جلوه ی الهی به آتش گفت: نسوزان. نه تنها آن آتش، هر آتشی که در دنیا برافروزند، جلوه ی همان است ولی خداوند می فرماید جز اراده ی من کاری صورت نمی گیرد.

بنابراین نه تنها کسی که به وحدت وجود معتقد باشد خارج از دین نیست، بلکه عین دین داری است. اگر کسی معتقد نباشد،

معنای آن را نفهمیده و از مردم عوام است ولی اگر معنایش را بفهمد و معتقد نباشد، او کافر است و نه آن کسی که معتقد است!

یک جهت عمده‌ای که این اصطلاح (وحدت وجود) در تاریخ عرفان و تصوّف پیش آمده، همین است. اما حقیقت وحدت وجود جدید نیست. مثلاً در بعضی خطب علی علیه السلام صریحاً هست. *خطبة البیان* که البته آنقدر که مطالبی را صریح گفته، خیلی از افراد می‌گویند فرمایش حضرت نیست ولی در آنجا همان صفاتی را که حضرت برای خود می‌فرماید؛ قدرتی را که برای خود می‌فرماید، همان‌هایی است که ما می‌گوییم خدا یکی است ولی علی ادّعی خدایی نداشت. به قول حضرت سعادت‌علیشاه که در جواب فردی، فرمودند: فرق ما و علی‌اللّهی‌ها این است: علی‌اللّهی‌ها می‌گویند خدایی نیست هر چه هست علی است، ما می‌گوییم علی نیست، هر چه هست خداست.

این موضوع را در *خطبة البیان* پیدا کنید، در کلام ائمّه و عرفای بعدی هم این کلمات هست، جز به دیده‌ی قبول کسی به اینها نگاه نکرد یعنی کسانی که معتقد بودند. بعدها یک نفر عارف پیدا شد به نام ابن عربی که هم در علم و هم در عمل مقام بالایی داشت. او این حالات و گفته‌ها را به صورت یک نظریه درآورد و شرح داد و آن را وحدت وجود نامید. مثل اینکه حالا بعضی از اشعار

شعرا و عرفای بزرگ را شرح می دهند، او هم این تئوری را گفت و بعد هم شرح داد. یکی از آن ادبا مثلاً از منتخبات دیوان شمس، یک غزلی را انتخاب کرده، آنوقت اینطوری هم آورده است که:

آنان که طلبکار خدایید، خدایید

بیرون ز شما نیست شما یید شما یید

در صورتی که بیت اینگونه است:

آنان که طلبکار خدایید، خود آید

بیرون ز شما نیست شما یید شما یید

بله، خداوند فرمود وقتی آدم را خلق کردم از روح خودم در او دمیدم، پس بیرون ز شما نیست ولی آن ادیب گفته که در این شعر نظریه‌ی «همه خدایی» که عرفا معتقد هستند بیان می‌شود. بعد گفتند شاهدت کو؟ طرف گفت دمم!! شاهد هم آورده از یکی از کسانی که خیلی مشهور است و با اینکه حافظه‌ی خوبی داشته است، اصلاً عرفان سرش نمی‌شود. حالا ان شاء الله خدا او را بیامرزد چرا که او می‌گوید عرفا معتقد به «همه خدایی» هستند و همه را خدا می‌دانند.

اینگونه اشعار مانند دیوان شمس را هر کسی نمی‌تواند انتخاب کند و شرح دهد، این آقایانی که انتخاب می‌کنند ادیب هستند و البته از لحاظ ادبی این بیت خیلی شعر جالبی خواهد بود

که «آنان که طلبکار خدایید، خدایید» ولی بهتر این است که بگوید: «خود آید». البته این اشعار ادبی نیست. یک وقت یک شاعری شعر می‌گوید، می‌خواهد شعر بگوید. یک وقت خیر، عارفی است که می‌خواهد نکته‌ای را بگوید و برای اینکه زودتر اثر کند به شعر می‌گوید، مولوی از این قبیل است. مولوی و حتی سعدی تنها شاعر نبودند. سعدی می‌گوید:

همه‌ی قبیله‌ی من عالمان دین بودند

مرا معلّم عشق تو شاعری آموخت^۱

بنابراین این بزرگواران هدفشان شعرگویی صرف نیست. حالا آقایان، این اشعار را از لحاظ ادبی می‌گیرند و می‌خواهند ترجمه کنند. در نتیجه فرض کنید کسانی که خیلی این آقا را بالا می‌برند (بالا هم می‌رود، حق هم هست) منتها نه به دلیل آن چیزی که خودش می‌گوید، از این منبر [عرفان] بالایش نبرند، از آن منبر [ادبیات] ببرند! ادیب است ولی عارف خوبی نیست که مثلاً کتاب در شرح حال ابوسعید یا سعدی یا شیخ ابوالقاسم و امثال اینها بنویسد.

از هنگامی که اینگونه مسائل تئوری شد، اختلاف‌ها بالا گرفت. وحدت وجود یک چیزی نیست که در تئوری بیاید، این

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، انتشارات روزنه، غزلیات، ص ۴۰۰.

نکته‌ای است که به حال بستگی دارد! از آن تاریخ اختلافات شد، یکی گفت وحدت وجود غلط است، یکی گفت درست است، یکی گفت معتقدان به آن کافر هستند، یکی گفت مؤمن حقیقی هستند. حتی شیخ علاءالدوله سمنانی با نظریه‌ی وحدت وجود ابن عربی مخالف است ولی خودش حرف‌هایی زده که آن حرف‌ها، وحدت وجود را نشان می‌دهد. منظور که این آقایان وحدت وجود را با وحدت موجود (که خودشان خلق کردند) مخلوط می‌کنند و اخیراً هم در بعضی رسانه‌ها چنین چیزی را دیده‌ام.

اینکه می‌گویند ولایت بی‌وقفه است، بر چه نحوی می‌باشد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ولئی و ولایت دائمی است یعنی یک لحظه ترک نمی‌شود. اشتباهی که می‌کنند و من در برخی تقویم‌ها دیده‌ام که می‌نویسند مثلاً امروز وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و فردا ولایت امام زمان. یک لحظه هم بی‌ولایت ولی نمی‌شود. قوه‌ی جاذبه را در نظر بگیرید، الان نشستن ما، همه چیز ما به قوه‌ی جاذبه بستگی دارد، یک لحظه اگر قوه‌ی جاذبه قطع شود، تمام ماها متحرک می‌شویم، به این طرف و آن طرف می‌خوریم. ولایت هم نیروی الهی اداره‌ی انسان‌هاست. همانکه خداوند فرموده است: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۲، من خلیفه‌ی الهی در زمین قرار می‌دهم، این خلیفه بر تمام زمین حکومت دارد. آن جنبه‌ی حکومتی که بر انسان‌ها دارد، اسمش ولایت است. مثل اینکه اگر کسی در دریا در کشتی بمیرد، دیگر معطل نمی‌شوند که به ساحل برسند، بلکه در همان دریا تشریفات را انجام داده و جنازه را در دریا می‌اندازند، اما اگر در خشکی باشند، باید در خاک دفن کنند. امر ولایت بی‌وقفه است و معطلی بر نمی‌دارد.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر دوشنبه، سوم صفر ۱۴۲۹ ه. ق، مطابق با ۱۳۸۶/۱۱/۲۲ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-	
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهلیم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
	۵۰۰ تومان	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

مجموعه هفده:
شامل ۱۰ جزوه
۱۰۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۵۰۰ تومان	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوّم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوّم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و چهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و پنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و ششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و هشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و نهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت پانزدهم)
مجموعه بیست و دو: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
		۱۴۲
		۱۴۳
	پرسش و پاسخ	۱۴۴
	با گزیده‌هایی از بیانات	۱۴۵
	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	۱۴۶
	(مجدوب علیشاه)	۱۴۷
		۱۴۸
		۱۴۹

۱۵۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوّم)	۲۰۰ تومان
۱۵۱	درباره‌ی دعا (قسمت اوّل)	
۱۵۲	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اوّل)	
۱۵۳	درباره‌ی بیماری و شفا	
۱۵۴		
۱۵۵	پرسش و پاسخ	
۱۵۶	با گزیده‌هایی از بیانات	
۱۵۷	حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده	
۱۵۸	(مجنذب‌علیشاه)	
۱۵۹		
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	
۱۶۰	درباره‌ی روح (قسمت اوّل)	۵۰ تومان
۱۶۱	درباره‌ی دعا (قسمت دوّم)	۵۰ تومان
۱۶۲	درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوّم)	۵۰ تومان
۱۶۳	درباره‌ی شیطان (قسمت اوّل)	۵۰ تومان
۱۶۴	درباره‌ی استخاره (قسمت اوّل)	۵۰ تومان
۱۶۵	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب‌علیشاه)	۵۰ تومان
۱۶۶	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب‌علیشاه)	۵۰ تومان
۱۶۷	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذب‌علیشاه)	۵۰ تومان

مجموعه بیست و سه:
شامل ۱۰ جزوه
۵۰۰ تومان